



مراحل بنیادین اندیشه در مطالعات امنیت ملی

اصغر افتخاری (گردآوری و ترجمه)، مراحل بنیادین اندیشه در مطالعات امنیت ملی، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۱، ۴۴۷ صص

مقدمه

کتاب مراحل بنیادین اندیشه در مطالعات امنیت ملی، مجموعه مقالاتی است که هدف آن ارایه یک سیر مطالعاتی از نظریه‌ها و دیدگاه‌های مربوط به امنیت ملی است که مشتمل بر مقدمه مترجم، مقدمه مؤلفین و هفده فصل می‌باشد. مترجم در مقدمه خود ضمن نقد دیدگاه بوزان درباره عقب‌ماندگی مفهوم امنیت، آن را از لحاظ نظری مفهومی در حال توسعه قلمداد می‌کند که البته به زعم ایشان در ایران وصف عقب‌ماندگی برای مطالعات امنیتی هنوز هم وصف درستی است. (ص ۱۸)

مؤلفین در مقدمه ضمن تأکید بر اهمیت امنیت در روابط بین‌الملل به تحلیل واژگانی و مفهومی امنیت از دیدگاه صاحب‌نظرانی چون بوزان، دیوید بالدوین و آرنولدولفرز پرداخته و با توجه به تنوع مفهومی موجود معتقدند که پیدا کردن نقطه‌آغازی برای مطالعات امنیتی کار دشواری است. در عین حال تحولاتی چون پایان جنگ سرد نقش اساسی در تحول مرکز ثقل مطالعات امنیتی در گذشته و حال ایفا کرده و می‌کنند. (ص ۲۷) مؤلفین هدف کتاب را معرفی مکاتب مختلف در مطالعات امنیتی می‌دانند که هر یک رویکردهای متعددی را دربرمی‌گیرد.

الف. معرفی کتاب

ریچارد اچ شولتز با بررسی مطالعات امنیت ملی قبل از جنگ سرد، به نوعی به معرفی رهیافت‌های امنیتی و آثار مربوطه در این زمینه اشاره دارد. در اولین تلاش‌ها آرنولد و لفرزو هلگهافندورن از سه لایه متفاوت امنیت ملی، بین‌المللی و جهانی بحث کرده‌اند. اما رویکرد واقع‌گرایی به امنیت ملی با محوریت دولت ملی شکل گرفته است. امنیت بین‌المللی و امنیت جهانی نیز در مقابل آن قرار دارند.

مؤلف در قسمت بعدی به منابع جنگ پرداخته و ابتدا آن را از منظر ارزش‌های اخلاقی مورد بحث قرار می‌دهد و به دو رویکرد اخلاقی و غیراخلاقی در عرصه سیاست بین‌الملل می‌پردازد. سنت فلسفه کلاسیک، به طور کلی بنیاد سیاست را اصول اخلاقی می‌داند؛ در حالی که در طول جنگ سرد این مسأله موضوع بحث‌های زیادی در آمریکا بوده است. مبحث بعدی امنیت بین‌الملل و امنیت ملی آمریکاست که در آن رویکردهای مختلف معرفی شده است.

نقش‌آفرینی قدرت نظامی موضوع بعدی است که دیدگاه‌های مربوط به استراتژی در آن مورد مطالعه قرار می‌گیرد. در این راستا استراتژی نظامی از استراتژی ملی تفکیک می‌شود که بر اساس آن استراتژی نظامی تابعی از استراتژی ملی است. مؤلف همچنین به انواع استراتژی‌ها از جمله استراتژی خرد و بازدارندگی اشاره می‌کند. دیپلماسی هم دارای وجوه مختلف اقتصادی (اعمال تحریم‌ها)، فن‌آوری (هم به عنوان منبع تهدید و هم ابزار تأمین امنیت) و فرهنگی است. پیچیدگی مقابله با برنامه‌های تروریستی و برخورد با قاچاقچیان، دیپلماسی پنهان را در قالب سازمان‌های اطلاعاتی ضروری می‌سازد. کمک‌های امنیتی به عنوان اصطلاح جدید در این قالب معنا پیدا می‌کند: مانند کمک‌های ایالات متحده برای سرکوب کارتل‌های مواد مخدر کلمبیا. مؤلف در پایان به معرفی چند مصداق مطالعاتی در قالب پارادایم جدید دولتی می‌پردازد که یک مورد آن به سازمان‌های جنایی و مورد بعدی به گروه‌های اسلام‌گرای سیاسی مربوط است.

بخش دوم کتاب، رویکردهای سنتی مطالعه امنیت را مورد بحث قرار می‌دهد که شامل فصول چهارم، پنجم و ششم می‌باشد. در فصل چهارم، جرج اچ. کوستر رویکرد نظامی را

مورد مطالعه قرار می‌دهد که رویکرد قدیمی در عرصه عمل و اندیشه امنیت به حساب می‌آید. با این حال اعتبار نیروی نظامی همچنان مورد تأکید تحلیلگران است. نقش نیروی نظامی در سه رویکرد مورد بررسی واقع می‌شود. در رویکرد سستی کاربرد زور کاملاً جنبه سستی دارد که سیستم‌هایی چون موازنه قوا، واکنش دسته‌جمعی و موازنه وحشت، از مظاهر آن می‌باشد.

فضای جنگ سرد به عنوان دوره بازگشت سیاست قدرت مورد ارزیابی واقع می‌شود و فقط در دهه ۱۹۹۰ است که رویکرد جدیدی مطرح می‌شود و نگرش سستی تحول پیدا می‌کند. تفاوت این دوره با جنگ سرد در این است که در دوره جنگ سرد «صیانت از صلح» مبنای تامین امنیت بود، اما پس از این دوره، «استقرار صلح» از سوی سازمان ملل مطرح می‌شود.

در فصل پنجم تری‌تریف، استوارت کرافت، لوسی جیمز و پاتریک مورگان که از این پس مؤلفین چهارگانه نامیده خواهند شد، به بررسی واقع‌گرایی و لیبرالیسم از منظر مطالعات امنیتی می‌پردازند. واقع‌گرایی و نواقع‌گرایی مکاتب مسلط در روابط بین‌الملل هستند. اساس واقع‌گرایی توجه به رفتار دولتها بر مبنای قدرت می‌باشد. اما واقع‌گرایان نوین (کنت والتز) از سیستم بین‌المللی آغاز می‌کنند که فضای حاکم بر آن آنارشی و فقدان اقتدار مرکزی است. در این فضا تهدیدات امنیتی به طور مستمری وجود دارد و از این رو آمادگی برای مقابله با زور اهمیت اساسی دارد. (ص ۱۵۵) در واقع‌گرایی مطالعه و تأمین امنیت بر مبنای مدیریت ناامنی است چون اصالت با ناامنی می‌باشد. از همین رو در مورد نقش نهادهای بین‌المللی بین واقع‌گرایی و نتولیبرالیسم اختلاف نظر وجود دارد. واقع‌گرایان بر اساس اصل منفعت، پذیرش محدودیت ناشی از این نهادها را تنها به شرط انطباق با منافع ملی می‌پذیرند. در حالی که لیبرالها بر ضرورت لگام زدن بر دولت‌ها تأکید می‌کنند.

در فصل ششم مؤلفین به بررسی تفاسیر و مضامین امنیتی موجود در «مطالعات صلح» می‌پردازند که رویکرد بدیل در مقابل واقع‌گرایی است. چارچوب اولیه این مطالعات آرمان‌گرایی است که صلح به مفهوم نبود جنگ را اساس امنیت بین‌المللی تلقی می‌کند. با این حال بنیادهای مشترکی با واقع‌گرایی در زمینه دولت محوری، تلقی نظامی از قدرت و سلبی‌نگری (به مفهوم نبود تهدید امنیتی) دارد.

در مطالعات صلح هم رویکردهای مختلفی وجود دارد. در وهله اول این مطالعات تحت تأثیر اندیشه‌های مورگنتا و ای. اچ. کار، شکل گرفتند که در آن تلقی واقع‌نگرانه‌ای از صلح متناسب با مقتضیات زمان مطرح می‌شد. برخی بر راههای حل و فصل منازعات متمرکز شدند و **جوان کالتنگ** هم با فرارفتن از حل و فصل منازعات، بر اصل صلح متمرکز گردید.

رویکرد دیگر در مطالعات صلح، رهیافت ضدهسته‌ای است که توجیه دولت‌ها را در ایجاد زرادخانه‌های هسته‌ای مورد چالش قرار می‌دهد. ایده‌هایی چون امنیت مشترک و آسیب‌پذیری همگانی و مطلق (در جنگ اتمی) محصول این رویکرد مطالعاتی است.

بخش سوم کتاب حاوی هفت فصل است که به رویکرد مدرن در مطالعات امنیتی می‌پردازد. در فصل هفتم با بررسی رویکرد پست‌پوزیتیویستی، تحول روش‌شناختی در مطالعات امنیتی مورد تحلیل قرار می‌گیرد. پنج نگرش واقع‌گرایی علمی، هرمنوتیک، تئوری انتقادی، رویکرد فمینیستی و پست‌مدرنیسم، جریان پست‌پوزیتیویسم را شکل می‌دهند. پست‌پوزیتیویست‌ها اصول چهارگانه پوزیتیویستی یعنی وجود حقیقت عینی قابل کشف، قدرت عقل در کشف معانی، مناسب بودن تجربه به عنوان ابزار شناخت و امکان تفکیک سوژه و ابژه را زیر سوال می‌برند و با تأکید بر ساخت اجتماعی واقعیت و این که تئوری‌ها در شکل‌گیری واقعیت کاملاً حضور داشته و معرفت خودجزیی از واقعیت است، مفهوم امنیت را متحول می‌سازند. پست‌پوزیتیویست‌ها همچنین بر ضرورت درک جامع از امنیت که بتواند تمام موارد را پوشش دهد تأکید می‌کنند.

اما رویکرد ساختارگرایی بر اهمیت درک جمعی در شکل‌گیری نهادها و اعمال تأکید کرده و دستیابی به این درک جمعی را هدف خود می‌داند. ساختارگرایان بنیاد مقوله‌های امنیتی را نه تهدید عینی، بلکه ارزش‌های مشترک می‌دانند که موجب می‌شود سازمان‌های مبتنی بر ارزش‌های مشترک (مثل ناتو) با وجود تحولات سیاسی (از بین رفتن و تغییر تهدیدها) دوام داشته باشند.

در فصل هشتم، روی گودسن به تبیین رویکرد اطلاعاتی می‌پردازد و سرویس‌های اطلاعاتی و کارویژه‌های امنیتی آنها را بررسی می‌کند. سازمان‌های اطلاعاتی در کشورهای دموکراتیک و تمامیت خواه کارویژه‌های متفاوتی دارند. در جوامع دموکراتیک، مأموریت‌های

اطلاعاتی بیشتر فراملی‌اند؛ اما حکومت‌های تمام‌خواه، اطلاعات داخلی را در اولویت قرار می‌دهند.

در فصل نهم، استیون آر. دیوید، رویکرد منطقه‌ای را مورد بررسی قرار می‌دهد که متوجه کشورهای جهان سوم است. از نظر مؤلف درک جهان سوم به دلیل تنوع درونی آن بسیار مشکل است. اما مهم‌ترین معیار تشخیص این کشورها، ضعیف بودن آنها به دلیل درگیری‌های درونی و دایمی است. ضعف دیگر آنها در تجربه دولت‌سازی و ملت‌سازی است که از لحاظ امنیتی مهم قلمداد می‌شوند. مؤلف، تئوری‌های اروپایی را در درک علل منازعه در جهان سوم ناتوان می‌داند و قابلیت این تئوری‌ها را در تبیین علل اتحاد در جهان سوم مورد تردید قرار می‌دهد؛ چرا که در جهان سوم اتحاد نه برای توازن قوا، بلکه بیشتر برای اتکا به قدرت بیگانه برای حفظ قدرت سیاسی داخلی صورت می‌گیرد.

در پایان، نگاه منطقه‌ای به مقوله امنیت معرفی شده و مناطق مختلف جهان از نظر میزان جنگ مطالعه می‌شود که خاورمیانه عمده‌ترین آنهاست. مؤلف در مجموع کشورهای جهان سوم را از آرایه الگوی امنیت منطقه‌ای موفق ناتوان می‌بیند و بر ضرورت حضور قدرت‌های غربی و آمریکا در این منطقه تأکید می‌کند.

الیوت کوهن و ریچارد واین جونز در مقاله دهم رویکرد استراتژیک را مورد بحث قرار می‌دهند. آنها پس از ذکر پاره‌ای تردیدها در مورد وجود یا عدم استراتژی در دنیای جدید، استراتژی را ترکیبی از آموزش و مهارت عملی می‌دانند که متأثر از آرای کلاوزویتس می‌باشد. آموزش استراتژی می‌تواند بر اساس چهار رویکرد تاریخی، ریشه‌ای، مقطعی و متمرکز و یا ترکیبی از آنها صورت بگیرد. نویسندگان برای بررسی رابطه استراتژی و امنیت از رویکرد بوزان استفاده می‌کنند که مطالعات استراتژیک را در بعد نظامی مطالعات امنیتی محصور می‌کند.

در فصل یازدهم، مؤلفین به بررسی رویکرد نوین اقتصادی می‌پردازند. در دوران جدید، جایگاه اقتصاد در امنیت از «بعد» به «منظر» تبدیل شده که محصول اقتصادی‌تر شدن زندگی سیاسی - اجتماعی است. مؤلفین سه محور را در این ارتباط مطرح می‌کنند. محور اول ظرفیت اقتصادی است که نقش عمده‌ای در افزایش قدرت نظامی و قدرت ملی دارد.

محور بعدی ابزارهای اقتصادی و نقش آن در تأمین امنیت است. محور سوم هم اصول بنیادین هر نظام سیاسی است که در آن بهبود وضعیت اقتصادی و صیانت از امنیت ملی، دو هدف اساسی و در عین حال مرتبط می‌باشد.

در فصل دوازدهم *رابرت ال. فالترگراف* به بررسی رویکرد نوین نظامی می‌پردازد که نقش نیروی نظامی در دنیای پس از جنگ سرد است. در دوره بعد از جنگ سرد، در سه سطح شاهد دیدگاه‌های صلح‌گرایانه هستیم. سطح ساختاری بر سامان‌دهی نظام بین‌المللی تأکید دارد؛ در سطح ایدئولوژیک، ایده‌هایی چون پایان تاریخ مطرح می‌شود و سطح فردی، جایگاه فرد در محاسبات امنیتی را مدنظر قرار می‌دهد.

مؤلف همچنین به پارادایم جهانی اشاره می‌کند که در مقابل پارادایم دولت محور، بر بازیگران غیردولتی و فرادولتی تأکید دارد و برحسب آن، جنگ‌های داخلی به نسبت جنگ‌های بین‌الدولی اهمیت بیشتری دارند. مؤلف در پایان نقش نیروهای نظامی در این دوره را به ترتیب ذیل برمی‌شمارد: صیانت از صلح، اعمال فشار دسته‌جمعی، اعمال نظارت، کمک‌های بشردوستانه، ملت‌سازی، صلح‌سازی در گستره داخلی، دیپلماسی بازدارنده، کنترل فعالیت‌های نظامی، مبارزه با قاچاق مواد مخدر، مبارزه با تروریسم، دخالت برای حمایت از دموکراسی و تأیید و تقویت تحریم‌های وضع شده.

در فصل سیزدهم، مؤلفین ضمن تبیین رویکرد حقوقی به بررسی نقش سازمان‌های فراملی جنایی در تهدیدات امنیتی جدید می‌پردازند که وجه عمده آن توانایی نظامی این سازمان‌ها و قلمرو گسترده فعالیت آنهاست. تأثیرات امنیتی این سازمان‌ها در سه سطح دولتی، سیستمی و فردی قابل تحلیل است. در سطح دولتی می‌توانند از طریق ایجاد درگیری داخلی، رویارویی نظامی، گسترش فساد اداری و یا اعطای کمک‌های عام‌المنفعه، مشروعیت داخلی دولت‌ها را زیر سؤال ببرند. در سطح سیستمی، عملکرد این سازمان‌ها به صورت مستقیم و غیرمستقیم معمولاً چنددولت را پوشش می‌دهد. در سطح فردی نیز این سازمان‌ها امنیت شهروندان را در سطحی وسیع تهدید می‌کنند که می‌تواند با گسترش خشونت، امنیت داخلی را تهدید کند.

فصل چهاردهم به رویکرد زیست‌محیطی اختصاص دارد. در این فصل ابتدا موضوعات امنیتی به دو دسته سنتی و غیرسنتی تقسیم می‌شود که بر حسب آن، موضوعات سنتی در

مقایسه با مقولات جدید چون محیط زیست از اهمیت کمتری برخوردار هستند. از این منظر، محیط زیست نه بعد امنیتی که رویکرد و محور اصلی آن تلقی می‌شود. بخش چهارم کتاب حاوی سه فصل می‌باشد و هدف آن توضیح رویکرد پست‌مدرن به امنیت است.

جوهر اصلی فصل پانزدهم رابطه اخلاق و ارزش‌ها با سیاست خارجی و امنیت ملی است. در این فصل ابتدا از منظر اندیشه سیاسی، دو رویکرد کلاسیک و جدید از یکدیگر تفکیک شده است. در رویکرد کلاسیک، فلاسفه‌ای چون ارسطو بر تبعیت سیاست از اخلاق تأکید کرده‌اند، اما اندیشمندان جدید دو طیف هستند: پیروان ماکیاوولی که مجال اندکی برای اخلاقیات باقی می‌گذارند و هواداران کانت که تحقق صلح جهانی را رسالت اخلاقی سیاستمداران می‌دانند.

در فصل شانزدهم نویسندگان به تبیین رویکرد فمینیستی می‌پردازند. این رویکرد، جنسیتی است که از نظر فمینیست‌ها نه بعد امنیت که بنیاد آن تلقی می‌شود. نقض امنیت زنان در سطح ملی و بین‌المللی و در وجوه مختلف آن چون پورنوگرافی، خشونت‌های غیرمستقیم، ابزاری شدن زنان و ناامنی‌های عمومی، مورد توجه فمینیست‌ها است و تعریف امنیت به «حفظ کشور از تهدیدات خارجی» را یک تصور خام و مردانه می‌دانند.

فصل آخر و هفدهم کتاب، شامل رویکرد جماعتی است که به دیدگاه‌های کارل دویچ بازمی‌گردد. از نظر وی، هم‌گرایی به معنای اطمینان خاطر اعضای یک گروه نسبت به هم، اساس امنیت است که به دو نوع قابل تصور است: جماعت امنیتی ادغامی و جماعت امنیتی تکثرگرا. بر این اساس در صورت شکل‌گیری اجماع بین‌المللی، می‌توان انتظار تحول در سیاست‌ها و رهیافت‌های امنیتی را داشت که در نتیجه آن اطمینان خاطر از نبود جنگ، محور اصلی تأمین امنیت است. مؤلفین در پایان چند مدل و مصداق پژوهشی را در این زمینه معرفی می‌کنند.

ب. نقد و بررسی کتاب

کتاب از جامعیت خوبی در ارائه یک مسیر مطالعاتی مفید در خصوص نظریه‌های امنیت ملی و تحول آن برخوردار است. با این حال این امر بدین معنا نیست که کتاب از هیچ حوزه‌ای غفلت نکرده یا هیچ مطلب غیرمرتبطی در آن ارائه نشده است.

انتقاد اصلی که به مؤلفین وارد است از منظر روش‌شناختی است. فصل اول پس از بحث در مورد مکاتب روش‌شناختی، به تغییر دیدگاه بوزان اشاره کرده و آن را محصول تحول روش‌شناختی می‌داند؛ در حالی که رویکرد بوزان به امنیت، بر مبنای همان روش پوزیتیویستی و دولت محور است. تحولی هم که بعدها در دیدگاه بوزان در زمینه دولت محوری به وجود آمد، در قالب همان رویکرد پوزیتیویستی بود، این در حالی است که خود مؤلفین در مقاله رویکرد پست‌پوزیتیویستی، بوزان را در بین پوزیتیویستها قرار داده‌اند. (ص ۲۱۱)

مسئله بعدی، وجود همپوشانی بسیار، بین مقالات مختلف است. برای مثال مباحث روش‌شناسی در دو مقاله روابط بین‌الملل و مطالعات امنیت ملی و رویکرد پست‌پوزیتیویستی تکرار شده است. همچنین برخی از این مطالب در رویکرد فمینیستی هم آمده است. یا در فصول مطالعه امنیت قبل از جنگ سرد و پس از آن مطالب تکراری وجود دارد. برخی از مطالب فصل رویکرد حقوقی نیز با بخش‌هایی از فصل سوم مشترک‌اند. (ص ۱۱۷ - ۱۱۶)

از سوی دیگر در مقاله رویکرد پست‌پوزیتیویستی ادعا شده است که پوزیتیویسم در روابط بین‌الملل جای خود را در تمامی محورها به پست‌پوزیتیویسم می‌دهد (ص ۲۱۳)، در حالی که این ادعا با روند مطالعات بین‌الملل هم‌خوانی ندارد و رویکردهای پست‌پوزیتیویستی، جز معدودی مطالعات پراکنده و بدون انسجام در زمینه روابط بین‌الملل حرفی برای گفتن نداشته‌اند. چنانکه رویکردهایی چون واقع‌گرایی، نواقع‌گرایی، لیبرالیسم و حتی جهانی شدن هنوز هم در مطالعه روابط بین‌الملل رویکردهای غالب هستند.

بر این اساس، تفسیر پست‌پوزیتیویست‌ها از مقوله امنیت شاید از لحاظ ذهنی مفید باشد ولی در واقعیت امر چندان چاره‌ساز نیست. همچنین در بسیاری از مواقع این تفسیرها بیچیده بوده و بیشتر به لفاظی‌های نظری نزدیک هستند.

برخی از مقالات کتاب نیز چندان با پردازش امنیتی هم‌خوانی ندارند. برای مثال مقاله فمینیسم با روح حاکم بر دیگر مطالب فمینیستی چندان تفاوت ندارد و وجه امنیتی آن چندان برجسته نیست.

برخی مقالات نیز پشتوانه منطقی و استدلالی ضعیفی دارند. در مقاله دوازدهم مؤلف از ظهور یک پارادایم جهانی یاد می‌کند که بر اثر آن جنگ بین دولتها کم شده و جنگ‌های داخلی

اهمیت بیشتری پیدا می‌کنند، اما بلافاصله مدعی می‌شود که این احتمال شامل کشورهای جهان سوم نمی‌شود. سؤال این است که اگر شامل کشورهای جهان سوم نمی‌شود، چگونه پارادایم جهانی است؟ البته درست است که احتمال جنگ بین کشورهای توسعه یافته پایین آمده اما به همان میزان و حتی بیش از آن، احتمال جنگ داخلی هم در مورد آنها وجود ندارد. بر این اساس این مورد بیشتر با شرایط کشورهای جهان سوم هم‌خوانی دارد تا کشورهای توسعه یافته. در مقاله رویکرد نوین اقتصادی نیز تأکید می‌شود که ممکن است بین بهبود وضعیت اقتصادی و حفظ امنیت ملی تعارضی پیش بیاید (ص ۳۰۱)، در حالی که اصولاً این تلقی متعلق به رویکرد سنتی امنیت است و در رویکرد نوین، قدرت اقتصادی بالا منشاء برقراری امنیت است.

همچنین باید گفت که کل مقالات با محوریت امنیت غربی نگاشته شده است و با وجود طرح بحث‌هایی چون امنیت جهانی و امنیت بین‌المللی، این مسأله در تمامی مقالات مشاهده می‌شود. در برخی از فصول، مطالب به نحوی طرح شده که گویی غرب موضوع و هدف امنیت است و کشورهای در حال توسعه، تهدید و عامل ناامنی هستند. در بین کشورهای در حال توسعه هم جهان اسلام در معرض بیشترین بدبینی‌های امنیتی قرار دارد که در برخی از مقالات به آن تصریح شده است. برای مثال در مقاله امنیت ملی پس از جنگ سرد، نگاه به اسلام‌گرایی اصولاً از منظر تهدید بودن آن صورت می‌گیرد. به خصوص قرار دادن این موضوع در کنار سازمان‌های جنایی بسیار تردید برانگیز است.

اما در مورد تقسیم‌بندی مترجم، اشاره به نکاتی لازم است. کتاب به طور کلی به چهار بخش تقسیم شده است: خاستگاه، رویکرد سنتی، رویکرد مدرن و رویکرد پست‌مدرن. هر یک از این بخش‌ها حاوی چندفصل است که در برخی موارد سختی با عنوان کلی ندارند.

عنوان‌گذاری مقالات چندان با محتوای آنها، حداقل در برخی موارد، هم‌خوانی ندارد. کماینکه مقالات در متن انگلیسی هم عنوان دیگری دارند. برای مثال فصل دوم، مطالعات امنیت ملی قبل از جنگ سرد نامگذاری شده است در حالی که عنوان اصلی «مقدمه‌ای بر امنیت بین‌المللی» است. عنوان اصلی فصل سوم «امنیت فرادولتی» است؛ در حالی که با عنوان «مطالعات امنیت ملی پس از جنگ سرد» نام‌گذاری شده است و عنوان اصلی با متن هم‌خوانی

بیشتری دارد. عنوان اصلی فصل سیزدهم نیز «سازمان‌های جنایی فراملی» است؛ در حالی که نام «رویکرد حقوقی» بر آن نهاده شده است. در این مورد نیز رویکرد جنایی عنوان مناسب‌تری است و مباحث اساساً ارتباطی به حقوق ندارند.

اما در مورد جایگاه فصول در بخش‌های چهارگانه انتقادات جدی‌تری وارد است. برای مثال مقاله مطالعات امنیت ملی پس از جنگ سرد با عنوان اصلی «امنیت فرادولتی» حاوی مطالبی است که به رویکرد مدرن نزدیک‌تر است. چرا که دولت محوری را در مطالعات امنیتی به نقد می‌کشد. در حالی که در کتاب، در بخش خاستگاه آورده شده است. همچنین فصل هفتم، تحت عنوان رویکرد پست‌پوزیتیویستی، به عنوان اولین مقاله بخش رویکرد مدرن آمده است؛ در حالی که پست‌پوزیتیویسم بر اساس مطالب همین مقاله، نقدی است روش‌شناختی بر رویکرد مدرن که اساس آن پوزیتیویسم است. این مقاله می‌توانست در بخشی مجزا تحت عنوان رویکرد روش‌شناختی مورد استفاده قرار گیرد، یا حداقل در بخش پست‌مدرن به عنوان مقاله اول جای داده شود تا مقدمه‌ای روش‌شناختی بر آن باشد.

در بخش چهارم یعنی رویکرد پست‌مدرن، مقاله رویکرد اخلاقی و رویکرد جماعتی، ارتباطی به پست‌مدرنیسم ندارند و اصولاً رویکرد اخلاقی از سستی‌ترین رهیافت‌ها در مطالعات بین‌المللی است و در این مقاله پردازش جدیدی هم از آن آرایه نشده است. رویکرد جماعتی هم در حدود ۴۰ سال پیش توسط دویچ مطرح شده، در حالی که پست‌مدرنیسم به صورت جدی از اواخر دهه ۱۹۸۰ مطرح شده است.

در مجموع سازماندهی کتاب تحت عناوین بخش‌های مذکور چندان منطقی نیست؛ اما کتاب از لحاظ ترجمه در سطح مطلوبی قرار دارد.

مقصود رنجبر